

به نام پهلوی، به کام ملت ایران

پهلویسم به مثابه رمز اتحاد ملی، بلوغ سیاسی جامعه، و گذار به مسئولیت شهروندی

نویسنده: Mr Peyman Bakhshayesh

مقاله علمی - تحلیلی

ژوئن ۲۰۲۶

چکیده

این مقاله با اتکا به یک خوانش تاریخی، جامعه‌شناختی و نظری از تحولات ایران معاصر، استدلال می‌کند که ملت ایران از انقلاب مشروطه تا امروز مسیر تدریجی افزایش آگاهی سیاسی، مشارکت اجتماعی، سواد عمومی، حضور زنان، و تجربه زیست شهروندی را طی کرده است. اگرچه شکل‌های حقوقی و سیاسی حکومت در این دوره‌ها متفاوت بوده‌اند - از قاجار تا پهلوی و از پهلوی تا جمهوری اسلامی - اما «سطح زیر منحنی قدرت اجتماعی ملت» در بلندمدت رو به افزایش بوده است. جمهوری اسلامی از حیث ایدئولوژیک، حقوقی و اجرایی نظامی محدودکننده و مزاحم توسعه اجتماعی بوده، اما جامعه ایران در بسیاری از حوزه‌ها - به‌ویژه آموزش، شهرنشینی، ارتباطات، حضور زنان و تجربه انتخابات - به رشد خود ادامه داده است. بر این اساس، پهلویسم در این مقاله نه به‌عنوان بازگشت ساده به گذشته، بلکه به‌عنوان یک اسم رمز سیاسی برای اتحاد ملی، سکولار دموکراسی، تمامیت ارضی، تکنوکراسی، و روابط عادی با جهان آزاد فهمیده می‌شود. مقاله نتیجه می‌گیرد که نقش تاریخی شاهزاده رضا پهلوی بیش از آنکه در قالب رهبر قدرقدرت و جایگزین اراده مردم تعریف شود، در جایگاه نماد انتقال قدرت به ملت و حفاظت از مسیر صندوق رأی معنا پیدا می‌کند: به نام پهلوی، اما به کام ملت ایران.

کلیدواژه‌ها

پهلویسم؛ ملت ایران؛ بلوغ سیاسی؛ سکولار دموکراسی؛ مشروطه؛ تکنوکراسی؛ شاهزاده رضا پهلوی؛ مسئولیت شهروندی؛ گذار سیاسی

۱. مقدمه: از میل به قدرت تا پذیرش مسئولیت

تاریخ سیاسی ایران را می‌توان نه صرفاً تاریخ پادشاهان، دولت‌ها، انقلاب‌ها و کودتاها، بلکه تاریخ تدریجی بالغ‌شدن یک ملت دانست. ملت ایران در آستانه یک انتخاب تاریخی قرار گرفته است: یا مسئولیت قدرت سیاسی خود را بپذیرد و از آزادی، حق انتخاب و مشارکت فعال لذت ببرد؛ یا همچنان قدرت را به «والدین سیاسی» بسپارد و در عین بی‌مسئولیتی، از بی‌قدرتی خود شکایت کند. این دوگانه، دوگانه کودک و بزرگسال نیست؛ بلکه دوگانه جامعه‌ای است که میان وابستگی سیاسی و شهروندی بالغ در نوسان بوده است.

در این چارچوب، تعبیر «به نام پهلوی و به کام ملت ایران» یک شعار ساده سیاسی نیست. این تعبیر حامل یک تز نظری است: پهلوی، در لحظه کنونی تاریخ ایران، می‌تواند به‌عنوان نامی مشترک، حافظه‌ای ملی و رمزی برای همگرایی نیروهای پراکنده جامعه عمل کند؛ اما غایت این همگرایی نه استقرار اراده فردی یا بازتولید اقتدار متمرکز، بلکه انتقال قدرت به ملت، تثبیت حاکمیت قانون، و بازگشت سیاست به صندوق رأی است. مسئله مرکزی مقاله این است که آیا ملت ایران از حیث تاریخی، اجتماعی و روان‌شناختی به مرحله‌ای رسیده است که مسئولیت حکومت‌داری را بپذیرد؟ پاسخ این مقاله مثبت است. از انقلاب مشروطه تا امروز، جامعه ایران – با وجود شکست‌ها، انقطاع‌ها، سرکوب‌ها و ناکارآمدی‌ها – تجربه انباشته‌ای از قانون‌خواهی، انتخابات، آموزش عمومی، حضور زنان، شهرنشینی، مطالبه‌گری و مقاومت مدنی به دست آورده است. این تجربه انباشته همان چیزی است که می‌توان آن را «بلوغ سیاسی ملت» نامید.

۲. چارچوب نظری: سطح زیر منحنی قدرت ملت

برای فهم تحولات ایران معاصر می‌توان از استعاره «سطح زیر منحنی قدرت ملت در حکومت‌داری» استفاده کرد. منظور از این استعاره آن است که قدرت سیاسی ملت فقط در لحظه‌های انقلاب، انتخابات یا اعتراض سنجیده نمی‌شود؛ بلکه در مجموع زمان، در کیفیت حضور اجتماعی، توان سازمان‌یابی، سطح آموزش، ارتباطات، تجربه حقوقی و توانایی مطالبه‌گری نیز اندازه‌گیری می‌شود. ممکن است در یک مقطع خاص، نظام سیاسی اقتدارگراتر شود، اما جامعه همزمان از نظر ظرفیت اجتماعی و آگاهی سیاسی رشد کند.

این تمایز میان فرم حکومت و بلوغ جامعه اهمیت نظری دارد. یک حکومت می‌تواند در سطح قانون و نهاد رسمی، آزادی‌ها را محدود کند؛ اما جامعه، به دلیل آموزش، شهرنشینی، ارتباطات و تجربه زیسته، همچنان از درون رشد کند. از منظر جامعه‌شناسی تاریخی، توسعه اجتماعی همیشه خطی، هماهنگ و تابع مستقیم کیفیت

حکومت نیست. گاه دولت مزاحم توسعه است، اما جامعه از خلال همان فشارها ظرفیت مقاومت، یادگیری و همبستگی می‌سازد.

بنابراین، در تحلیل ایران، نباید صرفاً به نام حکومت نگاه کرد: قاجار، پهلوی یا جمهوری اسلامی. آنچه اهمیت دارد نسبت ملت با قدرت است. در دوره قاجار، ملت به زبان قانون و مجلس دست یافت. در دوره پهلوی، دولت مدرن، آموزش، بوروکراسی، ارتش ملی و زیرساخت‌های جدید گسترش یافت. در جمهوری اسلامی، علی‌رغم سرکوب ایدئولوژیک، جامعه از طریق آموزش عمومی، دانشگاه، شهرنشینی، شبکه‌های ارتباطی و تجربه مکرر انتخابات و اعتراض، به ظرفیت‌های تازه‌ای رسید. سطح زیر منحنی، در مجموع، افزایش یافته است.

۳. از مشروطه تا پهلوی: تولد ملت سیاسی و دولت مدرن

انقلاب مشروطه ایران در ۱۲۸۵ خورشیدی/۱۹۰۶ میلادی، نقطه عطفی در تبدیل رعیت به شهروند بود. مشروطه فقط محدود کردن قدرت شاه نبود؛ بلکه اعلام این اصل بود که قدرت سیاسی باید در نسبت با قانون، مجلس، نمایندگی و حقوق ملت تعریف شود. از این منظر، مشروطه آغاز تولد «ملت سیاسی» ایران بود؛ ملتی که می‌خواست در اداره کشور سهم داشته باشد و قدرت را از امر شخصی و درباری به امر عمومی و قانونی تبدیل کند.

دوره پهلوی را می‌توان مرحله دولت‌سازی مدرن دانست. دولت متمرکز، ارتش، آموزش عمومی، دانشگاه، بوروکراسی، دادگستری جدید، زیرساخت‌های ارتباطی و پروژه‌های مدرن‌سازی، جامعه ایران را وارد مرحله تازه‌ای کرد. این روند البته بدون تناقض نبود: مدرن‌سازی از بالا، در کنار محدودیت‌های سیاسی و ضعف نهادهای نمایندگی، شکافی میان دولت مدرن و جامعه مشارکت‌جو ایجاد کرد. اما از حیث تاریخی، پهلوی‌ها در ساختن دولت مدرن و ایجاد زبان تازه‌ای از ایران ملی، توسعه‌گرا و آینده‌محور نقش مهمی داشتند.

به همین دلیل، پهلویسم امروز را نباید به نوستالژی تقلیل داد. پهلویسم در معنای سیاسی-تحلیلی آن می‌تواند حامل مجموعه‌ای از دلالت‌ها باشد: دولت کارآمد، تکنوکراسی، توسعه ملی، آموزش، نظم اداری، هویت ایرانی، سکولاریسم حکومتی، و پیوند ایران با جهان مدرن. این دلالت‌ها، اگر از اقتدارگرایی گذشته جدا شوند، می‌توانند در خدمت آینده‌ای دموکراتیک و شهروندسالار قرار گیرند.

۴. جمهوری اسلامی: دولت مزاحم و جامعه در حال رشد

جمهوری اسلامی از حیث ایدئولوژیک کوشید بر بدن، پوشش، سبک زندگی، روابط اجتماعی، آموزش، رسانه، فرهنگ و سیاست جامعه کنترل حداکثری اعمال کند. این نظام، برخلاف منطق دولت ملی مدرن، نه فقط شهروند را تابع قانون، بلکه تابع قرائت رسمی از شریعت و ایدئولوژی حکومتی می‌خواست. از این منظر، جمهوری اسلامی یک دولت مزاحم در مسیر رشد طبیعی جامعه ایران بوده است.

با وجود این، یک واقعیت اجتماعی مهم را نباید نادیده گرفت: جامعه ایران در زیر پوست همین نظام رشد کرد. دانشگاه‌ها گسترش یافتند؛ دانشگاه آزاد و مراکز آموزش عالی به شهرهای کوچک‌تر رفتند؛ زنان و مردان در کنار یکدیگر تحصیل کردند؛ جمعیت تحصیل کرده به شکل بی‌سابقه افزایش یافت؛ و زنان، علی‌رغم تبعیض ساختاری، در آموزش، پزشکی، مهندسی، هنر، رسانه و کنش اجتماعی حضور پررنگ‌تری پیدا کردند. داده‌های بین‌المللی و پژوهش‌های دانشگاهی نشان می‌دهد که شاخص‌های سواد زنان و مشارکت آنان در آموزش عالی پس از انقلاب رشد قابل توجهی داشته است، هرچند این رشد الزاماً به مشارکت برابر در بازار کار و قدرت سیاسی تبدیل نشده است.

این پدیده نشان می‌دهد که توسعه جامعه همیشه محصول فضیلت حکومت نیست. گاه جامعه، حتی در برابر حکومت و علی‌رغم حکومت، راه خود را پیدا می‌کند. جمهوری اسلامی می‌خواست جامعه را ایدئولوژیک کند، اما نتیجه معکوس نیز رخ داد: گسترش آموزش، شهرنشینی و ارتباطات، نسل‌هایی را پدید آورد که از کنترل ایدئولوژیک عبور کردند و امروز زبان آنان بیشتر زبان آزادی، حق انتخاب، سکولاریسم، کرامت انسانی و زندگی عادی است.

۵. زنان، دانشگاه و انقلاب آرام جامعه

یکی از مهم‌ترین نشانه‌های بلوغ جامعه ایران، حضور زنان در آموزش و حیات اجتماعی است. در دوره‌های پیشین، به‌ویژه از اواخر قاجار و سپس در دوره پهلوی، آموزش زنان به مسئله‌ای مهم در پروژه مدرن‌سازی و جنبش اجتماعی تبدیل شد. پس از انقلاب نیز، برخلاف نیت بخش‌هایی از ساختار ایدئولوژیک، زنان ایرانی از آموزش عقب‌نشینی نکردند؛ بلکه در بسیاری از رشته‌ها و دانشگاه‌ها به نیروی اصلی پیشرفت اجتماعی تبدیل شدند.

این تحول از نظر سیاسی اهمیت بنیادین دارد. جامعه‌ای که زنان آن تحصیل کرده، مطالبه‌گر، حرفه‌ای و آگاه هستند، دیگر به‌سادگی به مدل‌های سنتی سلطه تن نمی‌دهد. زن ایرانی امروز فقط موضوع سیاست نیست؛

فاعل سیاست است. شعار «زن، زندگی، آزادی» دقیقاً از همین بستر تاریخی بیرون آمد: از جامعه‌ای که در آن زنان دیگر نه حاشیه، بلکه مرکز جدال بر سر آینده ایران‌اند.

بنابراین، وقتی از بلوغ ملت ایران سخن می‌گوییم، باید سهم زنان را در مرکز تحلیل قرار دهیم. ملت ایران بدون زنان به بلوغ سیاسی نمی‌رسد. پهلویسم آینده‌گرا نیز اگر بخواهد به نام ملت و به کام ملت باشد، باید برابری شهروندی زنان و مردان را نه به عنوان امتیاز، بلکه به عنوان اصل بنیادین دولت مدرن بپذیرد.

۶. انتخابات در جمهوری اسلامی: تمرین مشارکت، نه معیار آزادی

انتخابات در جمهوری اسلامی آزاد، رقابتی و دموکراتیک به معنای استانداردهای جهان آزاد نبوده است. نظارت استصوابی، محدودیت احزاب، حذف نامزدها، کنترل رسانه‌ها، سرکوب مخالفان و نقش نهادهای غیرانتخابی، انتخابات را از مضمون کامل دموکراتیک تهی کرده است. با این حال، همین انتخابات ناقص نیز برای جامعه ایران کارکردی دوگانه داشته است: از یک سو ابزار بازتولید مشروعیت حکومت بوده، و از سوی دیگر به تمرین اجتماعی رأی دادن، مطالبه‌گری، اعتراض به تقلب، تحریم آگاهانه و سنجش امکان تغییر تبدیل شده است.

انتخابات شوراهای شهر و روستا، به‌ویژه از ۱۹۹۹، میلیون‌ها ایرانی را با مفاهیم مدیریت محلی، نامزدی، رقابت شهری و مسئله نمایندگی در سطح خرد آشنا کرد. در سطح ملی نیز انتخابات ریاست‌جمهوری و مجلس، حتی وقتی غیرآزاد بودند، جامعه را با پرسش‌هایی چون «رأی من چه اثری دارد؟»، «اصلاح از درون ممکن است؟»، «تحریم چه معنایی دارد؟» و «مشروعیت سیاسی چگونه ساخته یا سلب می‌شود؟» روبه‌رو کردند. از این منظر، جامعه ایران نه صرفاً رأی داده، بلکه از رأی دادن، رأی ندادن، اعتراض به رأی، و بی‌اعتمادی به سازوکارهای رسمی آموخته است. این یادگیری تاریخی بخشی از همان سطح زیر منحنی قدرت ملت است.

۷. پهلویسم به مثابه اسم رمز اتحاد ملی

در فضای پراکنده و فرسوده اپوزیسیون ایران، «پهلوی» برای بخش بزرگی از جامعه یک نام، یک خاطره، یک میراث و یک امکان است. اما اگر این نام به درستی فهم نشود، می‌تواند یا به نوستالژی خام تقلیل یابد یا به ترس از بازگشت اقتدارگرایی. راه سوم آن است که پهلویسم به مثابه اسم رمز اتحاد ملی فهمیده شود: رمز وحدت حول سکولار دموکراسی، تمامیت ارضی، پرچم شیر و خورشید، دولت کارآمد، اقتصاد ملی، روابط عادی با جهان، و انتقال قدرت به صندوق رأی.

در این معنا، پهلویسم نه مالک ملت است و نه جایگزین ملت. پهلویسم نامی برای همگرایی است، نه ابزاری برای مصادره آینده. اگر قرار است ایران آینده دموکراتیک باشد، هیچ جریان سیاسی - حتی جریان پهلوی‌گرا - حق ندارد نتیجه نهایی را پیشاپیش به ملت تحمیل کند. فرم حکومت، چه پادشاهی مشروطه و چه جمهوری سکولار، باید از رأی آزاد مردم بیرون بیاید. ارزش پهلویسم در این لحظه تاریخی آن است که بتواند گذار را ممکن کند، نه اینکه انتخاب نهایی را از ملت بگیرد.

به همین دلیل، تعبیر «به نام پهلوی، به کام ملت ایران» همزمان وفاداری به یک رمز اتحاد و وفاداری به اصل حاکمیت ملت است. پهلوی نامی است که می‌تواند نیروها را گرد آورد؛ اما کامیابی نهایی باید به ملت برسد.

۸. شاهزاده رضا پهلوی: نماد گذار، نه رهبر قدر قدرت

بخش مهمی از نقدها به شاهزاده رضا پهلوی از این انتظار می‌آید که او باید مانند رهبران کلاسیک قرن بیستم، اپوزیسیون را با فرمان واحد متحد کند، ساختار جایگزین بسازد، تصمیم نهایی را اعلام کند و خود را مرکز مطلق قدرت بداند. اما این انتظار هم با تجربه تاریخی خانواده پهلوی و هم با نیازهای دموکراتیک جامعه امروز ایران سازگار نیست.

رضا شاه و محمدرضا شاه هر دو در قالب دولت متمرکز و رهبر قدرتمند عمل کردند. آنان در ساختن دولت و توسعه ایران نقش داشتند، اما در نهایت توسط همان جامعه‌ای که بخشی از آن را مدرن کرده بودند به چالش کشیده شدند. شاهزاده رضا پهلوی ظاهراً از این تجربه تاریخی آموخته است که ایران آینده نمی‌تواند با تکرار مدل رهبر قدر قدرت ساخته شود. نقش او، اگر تاریخی باشد، بیشتر نقش تسهیل‌گر، نماد اعتماد، سخنگوی گذار و حافظ اصل مراجعه به رأی مردم است.

این رویکرد ممکن است برای نیروهایی که به فرماندهی متمرکز عادت دارند ضعیف به نظر برسد؛ اما از منظر بلوغ سیاسی ملت، می‌تواند نشانه‌ای مهم باشد. رهبر دوران گذار نباید جای ملت تصمیم بگیرد؛ باید به ملت امکان تصمیم‌گیری بدهد. اگر پهلویسم قرار است به کام ملت باشد، شاهزاده باید پلی به سوی صندوق رأی باشد، نه مقصد نهایی قدرت.

۹. تکنوکراسی، دانش و دولت کارآمد

یکی از عناصر اصلی پهلویسم آینده‌گرا، تکنوکراسی است. ایران پس از جمهوری اسلامی به دولت شعاری، ایدئولوژیک و انتقام‌محور نیاز ندارد؛ به دولت کارآمد نیاز دارد. بازسازی اقتصاد، انرژی، آب، محیط زیست،

آموزش، بهداشت، زیرساخت، ارتش، دیپلماسی و نظام اداری، بدون دانش تخصصی و مدیریت حرفه‌ای ممکن نیست.

تکنوکراسی در اینجا به معنای حکومت بی‌روح کارشناسان بر مردم نیست؛ بلکه به معنای استفاده از دانش، تجربه، داده، برنامه‌ریزی و ارزیابی علمی در خدمت اراده دموکراتیک ملت است. سیاست باید هدف‌ها را از طریق رأی مردم تعیین کند، اما اجرای هدف‌ها باید به متخصصان، مدیران صالح، دانشگاهیان، صنعتگران، حقوق‌دانان، اقتصاددانان، پزشکان، مهندسان و نیروهای حرفه‌ای سپرده شود.

در این معنا، پهلویسم می‌تواند حافظ پیوند میان آرمان ملی و عقلانیت اجرایی باشد. ایران آینده نه با شعارهای ایدئولوژیک، بلکه با نهادهایی، شفافیت، شایسته‌سالاری، قانون‌مداری و دانش حکمرانی بازسازی خواهد شد.

۱۰. روابط خارجی: عادی‌سازی ایران با جهان آزاد و منطقه

بخش مهمی از بحران جمهوری اسلامی، تبدیل سیاست خارجی به میدان ایدئولوژی و تخاصم دائمی بوده است. ایران به‌عنوان یک تمدن کهن و کشور مرکزی خاورمیانه، نیازمند رابطه عادی، متوازن و مبتنی بر منافع ملی با غرب، اسرائیل، کشورهای عربی خلیج فارس، اروپا، آمریکا و همسایگان خود است. سیاست خارجی آینده ایران باید نه بر صدور انقلاب، بلکه بر امنیت ملی، توسعه اقتصادی، احترام متقابل، تجارت، فناوری و صلح منطقه‌ای بنا شود.

در این چارچوب، پهلویسم می‌تواند حامل خاطره ایرانِ رو به جهان و پیوندخورده با توسعه باشد؛ اما این خاطره باید با واقعیت‌های قرن بیست‌ویکم بازتعریف شود. ایران آینده باید مستقل باشد، اما استقلال به معنای انزوا نیست. ایران باید مقتدر باشد، اما اقتدار به معنای جنگ دائمی نیست. ایران باید هویت ملی خود را حفظ کند، اما هویت ملی با دشمن‌سازی ایدئولوژیک تقویت نمی‌شود.

به کام ملت بودن یعنی سیاست خارجی در خدمت زندگی مردم باشد: رفاه، امنیت، سرمایه‌گذاری، آموزش، محیط زیست، فناوری، گردشگری و اعتبار پاسپورت ایرانی. هیچ حکومتی حق ندارد ملت را قربانی ماجراجویی ایدئولوژیک کند.

۱۱. ملت به عنوان عامل اصلی تغییر

تحول آینده ایران ممکن است از تقابل‌های گوناگون عبور کند: تقابل جمهوری اسلامی با مردم، تقابل حکومت با جهان آزاد، فشارهای منطقه‌ای، شکاف‌های درون ساختار قدرت، بحران اقتصادی، یا فروپاشی مشروعیت سیاسی. اما در هر سناریو، عامل اصلی و تعیین‌کننده ملت ایران است. هیچ قدرت خارجی و هیچ چهره سیاسی نمی‌تواند جایگزین اراده مردم شود.

این نکته از نظر اخلاقی و سیاسی حیاتی است. اگر هدف، آزادی ایران است، ابزار نیز باید با آزادی سازگار باشد. اگر هدف، سکولار دموکراسی است، مسیر نیز باید به مشارکت آزاد، رأی عمومی، گفت‌وگوی ملی و پذیرش تکثر ختم شود. اگر هدف، تمامیت ارضی است، باید همه اقوام، زبان‌ها، طبقات، زنان، مردان، مذهبی‌ها، غیرمذهبی‌ها، چپ‌ها، راست‌ها، جمهوری‌خواهان و پادشاهی‌خواهان در یک قرارداد ملی نوین جای داشته باشند. پهلویسم در بهترین معنای خود می‌تواند چتر موقت اتحاد باشد؛ اما خانه نهایی ایران باید قانون اساسی دموکراتیک و رضایت آزاد شهروندان باشد.

۱۲. نتیجه‌گیری: بلوغ ملت و معنای «به نام پهلوی، به کام ملت»

ملت ایران از مشروطه تا امروز راهی طولانی پیموده است. این ملت شکست خورده، فریب خورده، سرکوب شده، مهاجرت کرده، جنگ دیده، انقلاب دیده، تحریم دیده و بارها به امید اصلاح و تغییر پای صندوق رأی رفته است. اما در همین مسیر، بالغ‌تر شده است. سطح آموزش بالا رفته، زنان به مرکز جامعه آمده‌اند، شهروندان با زبان حقوق آشنا شده‌اند، نسل‌های جدید با جهان ارتباط گرفته‌اند، و جامعه از ایدئولوژی رسمی فاصله گرفته است.

بنابراین، مسئله امروز ایران فقط سقوط یک حکومت نیست؛ مسئله پذیرش مسئولیت قدرت توسط ملت است. ملت ایران دیگر نمی‌تواند صرفاً از بی‌قدرتی شکایت کند و همزمان مسئولیت قدرت را به دیگری بسپارد. آزادی هزینه دارد؛ و نخستین هزینه آزادی، پذیرش مسئولیت انتخاب است.

«به نام پهلوی و به کام ملت ایران» یعنی استفاده از یک نام تاریخی برای ساختن اعتماد، اتحاد و گذار؛ اما سپردن نتیجه نهایی به مردم. یعنی پهلوی نه به عنوان مالک آینده، بلکه به عنوان رمز عبور از بن‌بست کنونی. یعنی شاهزاده نه به عنوان پدر سیاسی ملت، بلکه به عنوان نگهبان صندوق رأی و تسهیل‌گر انتقال قدرت به شهروندان. و نهایتاً یعنی ایران آینده نه به کام حزب، فرقه، ایدئولوژی یا فرد، بلکه به کام ملت ایران باشد.

نکات محوری مقاله برای استفاده در سخنرانی یا انتشار

- پهلویسم در این متن به معنای بازگشت ساده به گذشته نیست؛ بلکه به معنای رمز اتحاد ملی، دولت کارآمد، سکولار دموکراسی و انتقال قدرت به ملت است.
- جمهوری اسلامی از حیث سیاسی نظامی مزاحم توسعه بوده، اما جامعه ایران در آموزش، حضور زنان، شهرنشینی و آگاهی سیاسی رشد کرده است.
- شاهزاده رضا پهلوی در این تحلیل، رهبر قدرقدرت نیست؛ نماد گذار، اعتماد ملی و مراجعه به صندوق رأی است.
- ملت ایران از مشروطه تا امروز به تدریج از رعیت به شهروند و از تماشاگر قدرت به مدعی قدرت تبدیل شده است.
- فرم نهایی حکومت باید نه با اجبار اپوزیسیون، نه با اراده قدرت خارجی، بلکه با رأی آزاد ملت ایران تعیین شود.

منابع منتخب

۱. Abrahamian, E. (2008). A History of Modern Iran. Cambridge University Press.
۲. Arjomand, S. A. (1988). The Turban for the Crown: The Islamic Revolution in Iran. Oxford University Press.
۳. Bayat, A. (2013). Life as Politics: How Ordinary People Change the Middle East. Stanford University Press.
۴. Cambridge University Press. (2022). Creating Local Democracy in Iran: State Building and the Politics of Decentralization.
۵. Iran Data Portal, Syracuse University. 1999 Municipal Councils Election; Presidential Elections; Parliamentary Elections datasets.
۶. Katouzian, H. (2009). The Persians: Ancient, Mediaeval and Modern Iran. Yale University Press.

Keddie, N. R. (2006). *Modern Iran: Roots and Results of Revolution*. Yale University Press.

Mottaghi, S. (2013). The Historical Relationship between Women's Education and Women's Activism in Iran. *Asian Women*, 31(1).

Taheri, E. (2021). Female Labour Force Participation: What Prevents Sustainable Development Goals from Being Achieved in Iran? *Sustainability*, 13(21), 11918.

World Bank Data. Literacy rate, adult female; Literacy rate, youth female; School enrollment, tertiary, female (% gross), Iran.

Winn, M. K. (2016). Women in Higher Education in Iran: How the Islamic Revolution Contributed to an Increase in Female Enrollment. *Global Tides*, 10(1).